



شناخت مختصری از زندگانی امام حسن (ع)

فریادرس محرومان

در آیین اسلام، ثروتمندان، مسئولیت سنگینی در برابر مستمندان و تهیدستان اجتماع به عهده دارند و به حکم پیوندهای عمیق معنوی و رشته های برادری دینی که در میان مسلمانان برقرار است، باید همواره در تأمین نیازمندیهای محرومان اجتماع کوشا باشند. پیامبر اسلام (ص) و پیشوایان دینی ما، نه تنها سفارشهای مؤکدی در این زمینه نموده اند، بلکه هر کدام در عصر خود، نمونه برجسته ای از انساندوستی و ضعیف نوازی به شمار می رفتند.

پیشوای دوم، نه تنها از نظر علم، تقوی، زهد و عبادت، مقامی برگزیده و ممتاز داشت، بلکه از لحاظ بذل و بخشش و دستگیری از بیچارگان و درماندگان نیز در عصر خود زبانزد خاص و عام بود. وجود گرمی آن حضرت آرام بخش دلهای دردمند، پناهگاه مستمندان و تهیدستان، و نقطه امید درماندگان بود. هیچ فقری از در خانه آن حضرت دست خالی برنمی گشت. هیچ آزرده دلی شرح پریشانی خود را نزد آن بزرگوار بازگو نمی کرد، جز آنکه مرهمی بر دل آزرده او نهاده می شد. گاه پیش از آنکه مستمندی اظهار احتیاج کند و عرق شرم بریزد، احتیاج او را برطرف می ساخت و اجازه نمی داد رنج و مذلت سؤال را بر خود هموار سازد!

«سیوطی» در تاریخ خود می نویسد: «حسن بن علی» دارای امتیازات اخلاقی و فضائل انسانی فراوان بود، او شخصیتی بزرگوار، بردبار، باوقار، متین، سخی و بخشنده، و مورد ستایش مردم بود. (2)

نکته آموزنده

امام مجتبی (ع) گاهی مبالغ توجهی پول را، یکجا به مستمندان می بخشید، به طوری که مایه شگفت واقع می شد. نکته يك چنین بخشش چشمگیر این است که حضرت مجتبی (ع) با این کار برای همیشه شخص فقیر را بی نیاز می ساخت و او می توانست با این مبلغ، تمام احتیاجات خود را برطرف نموده و زندگی آبرومندانه ای تشکیل بدهد و احياناً سرمایه ای برای خود تهیه نماید. امام روا نمی دید مبلغ ناچیزی که خرج يك روز فقیر را بسختی تأمین می کند، به وی داده شود و در نتیجه او ناگزیر گردد برای تأمین روزی بخور و نمیری، هر روز دست احتیاج به سوی این و آن دراز کند.

خاندان علم و فضیلت

روزی عثمان در کنار مسجد نشسته بود. مرد فقری از او کمک مالی خواست. عثمان پنج درهم به وی داد. مرد فقیر گفت: مرا نزد کسی راهنمایی کن که کمک بیشتری به من بکند. عثمان به طرف حضرت مجتبی و حسین بن علی (ع) و عبدالله جعفر، که در گوشه ای از مسجد نشسته بودند، اشاره کرد و گفت: نزد این چند نفر جوان که در آنجا نشسته اند برو و از آنها کمک بخواه.

وی پیش آنها رفت و اظهار مطلب کرد. حضرت مجتبی (ع) فرمود: از دیگران کمک مالی خواستن، تنها در سه مورد رواست: دیه ای (خونبها) به گردن انسان باشد و از پرداخت آن بکلی عاجز گردد، یا بدهی کمر شکن داشته باشد و از عهده پرداخت آن برنیاید، و یا فقیر و درمانده گردد و دستش به جایی نرسد. آیا کدام يك از اینها برای تو پیش آمده است؟ (3)

گفت: اتفاقاً گرفتاری من یکی از همین سه چیز است. حضرت مجتبی (ع) پنجاه دینار به وی داد. به پیروی از آن حضرت، حسین بن علی (ع) چهل و نه دینار و عبدالله بن جعفر چهل و هشت دینار به وی دادند.

فقر موقع بازگشت، از کنار عثمان گذشت. عثمان گفت: چه کردی؟ جواب داد: از تو پول خواستم تو هم دادی، ولی هیچ نرسیدی پول را برای چه منظوری می خواهم؟ اما وقتی پیش آن سه نفر رفتم یکی از آنها (حسن بن علی) در مورد مصرف پول از من سوال کرد و من جواب دادم و آنگاه هر کدام این مقدار به من عطا کردند.

عثمان گفت: این خاندان، کانون علم و حکمت و سرچشمه نیکی و فضیلتند، نظیر آنها را کی توان یافت؟ (4)

بخشش بی نظیر

حسن بن علی (ع) تمامی توان خویش را در راه انجام امور نیک و خدایندانه، به کار می گرفت و اموال فراوانی در راه خدا می بخشید. مورخان و دانشمندان در شرح زندگانی پرافتخار آن حضرت، بخشش بی سابقه و انفاق بسیار بزرگ و بی نظیر ثبت کرده اند که در تاریخچه زندگانی هیچ کدام از بزرگان به چشم نمی خورد و نشانه دیگری از عظمت نفس و بی اعتنائی آن حضرت به مظاهر فریبنده دنیا است. نوشته اند:

«حضرت مجتبی (ع) در طول عمر خود دو بار تمام اموال و دارایی خود را در راه خدا خرج کرد و سه بار ثروت خود را به دو نیم تقسیم کرده و نصف آن را برای خود نگهداشت و نصف دیگر را در راه خدا بخشید.» (5)

1- ()

امام حسن (ع)، به شهادت تاریخ، فردی سخت شجاع و با شهامت بود و هرگز ترس و بیم در وجود او راه نداشت. او در راه پیشرفت اسلام از هیچ گونه جانبازی دریغ نمی ورزید و همواره آماده مجاهدت در راه خدا بود.

در جنگ جمل

امام مجتبی (ع) در جنگ جمل، در رکاب پدر خود امیر مومنان (ع) در خط مقدم جبهه می جنگید و از یاران دلاور و شجاع علی (ع) سبقت می گرفت و بر قلب سپاه دشمن حملات سختی می کرد. (6)

در جنگ صفین

آن بزرگوار جنگ صفین نیز، در بسیج عمومی نیروها و گسیل داشتن ارتش امیر مومنان (ع) برای جنگ با سپاه معاویه، نقش مهمی به عهده داشت. (7)

2- ()

امام حسن مجتبی(ع) هرگز در بیان حق و دفاع از حریم اسلام نرمش نشان نمی داد. او علناً از اعمال ضد اسلامی معاویه انتقاد می کرد و سوابق زشت و ننگین معاویه و دودمان بنی امیه را بی پروا فاش می ساخت.

مناظرات و احتجاج های مهیج و کوبنده حضرت مجتبی (ع) با معاویه و مزدوران و طرفداران او نظیر: عمرو عاص، عتبه بن ابی سفیان، ولید بن عقبه، مغیره بن شعبه، و مروان حکم، شاهد این معنا است.(8)

حضرت مجتبی (ع) حتی پس از انعقاد که قدرت معاویه افزایش یافت و موقعیتش بیش از پیش تثبیت شد، بعد از ورود معاویه، به کوفه، برفراز منبر نشست و انگیزه های صلح خود و امتیازات خاندان علی را بیان نمود و آنگاه در حضور هر دو گروه با اشاره به نقاط ضعف معاویه با شدت و صراحت از روش او انتقاد کرد.(9)

-3 قانون صلح در اسلام

باید توجه داشت که در آیین اسلام قانون واحدی بنام جنگ و جهاد وجود ندارد، بلکه همانطور که اسلام در شرائط خاصی دستور می دهد مسلمانان با دشمن بجنگند، همچنین دستور داده است که اگر نبرد برای پیشبرد هدف مؤثر نباشد، از در صلح وارد شوند. ما در تاریخ حیات پیامبر اسلام (ص) این هر دو صحنه را مشاهده می کنیم: پیامبر اسلام که در بدر، احد، احزاب، و حنین دست به نبرد زد، در شرائط دیگری که پیروزی را غیر ممکن می دید، ناگزیر با دشمنان اسلام قرار داد صلح بست و موقتاً از دست زدن به جنگ و اقدام حاد خودداری نمود تا در پرتو آن پیشرفت اسلام تضمین گردد.

بنابراین، همانگونه که پیامبر اسلام (ص) بر اساس مصالح عالیهتری که احیاناً آن روز برای عده ای قابل درک نبود، موقتاً با دشمن کنار آمد، حضرت مجتبی (ع) نیز، که از جانب رهبر و پیشوای دینی بود و به تمام جهات و جوانب قضیه بهتر از هر کس دیگر آگاهی داشت، با دور اندیشی خاصی صلاح جامعه اسلامی را در عدم ادامه جنگ تشخیص داد. اجمالاً باید گفت: حضرت مجتبی (ع) در واقع صلح نکرد، بلکه صلح بر او تحمیل شد. یعنی، اوضاع و شرائط نامساعد و عوامل مختلف دست به دست هم داده وضعی به وجود آورد که صلح به عنوان يك مسئله ضروری بر امام تحمیل گردید و حضرت جز پذیرفتن صلح چاره ای ندید، به گونه ای که هر کس دیگر به جای حضرت بود و در شرائط او قرار می گرفت، چاره ای جز قبول صلح نمی داشت؛ زیرا هم اوضاع و شرائط خارجی کشور اسلامی، و هم وضع داخلی عراق و اردوی حضرت، هیچ کدام مقتضی ادامه جنگ نبود. ذیلاً این موضوعات را جداگانه مورد بررسی قرار می دهیم:

از نظر سیاست خارجی

از نظر سیاست خارجی آن روز، جنگ داخلی مسلمانان به سود جهان اسلام نبود؛ زیرا امپراتوری روم شرقی که ضربت های سختی از اسلام خورده بود، همواره مترصد فرصت مناسبی بود تا ضربت موثر و تلافی جویانه ای بر پیکر اسلام وارد کند و خود را از نفوذ اسلام آسوده سازد.

وقتی که گزارش صف آرایی سپاه امام حسن (ع) و معاویه در برابر یکدیگر، به سران روم شرقی رسید، زمامداران روم فکر کردند که بهترین فرصت ممکن برای تحقق بخشیدن به هدفهای خود را به دست آورده اند، لذا با سپاهی عظیم عازم حمله به کشور اسلامی شدند تا انتقام خود را از مسلمانان بگیرند. آیا در چنین شرائطی، شخصی مثل امام حسن (ع) که رسالت حفظ اساس اسلامی را به عهده داشت، جز این راهی داشت که با قبول صلح، این خطر بزرگ را از جهان اسلام دفع کند، ولو آنکه به قیمت فشار روحی و سرزنش های دوستان کوتاه بین تمام شود؟

امام باقر (ع) به شخصی که بر صلح امام حسن (ع) خرده می گرفت، فرمود: اگر امام حسن این کار را نمی کرد خطر بزرگی به دنبال داشت. (10)

از نظر سیاست داخلی

شك نیست که هر زمامدار و فرماندهی اگر بخواهد در میدان جنگ بر دشمن پیروز گردد، باید از جبهه داخلی نیرومند و متشکل و هماهنگی برخوردار باشد و بدون داشتن چنین نیرویی، شرکت در جنگ مسلحانه نتیجه ای جز شکست ذلتبار نخواهد داشت.

در بررسی 0 0 .

سندی گویا

شاید هیچ سندی در ترسیم دور نمای جامعه متشکست و پراکنده آن روز عراق و نشان دادن سستی عراقیان در کار جنگ، گویاتر و رساتر از گفتار خود آن حضرت نباشد. حضرت مجتبی (ع) در «مدائن» یعنی آخرین نقطه ای که سپاه امام تا آنجا پیشروی کرد، سخنرانی جامع و مهیجی ایراد نمود و طی آن چنین فرمود:

هیچ شك و تردیدی ما را از مقابله با اهل شام باز نمی دارد. ما در گذشته به نیروی استقامت و تفاهم داخلی شما، با اهل شام می جنگیدیم، ولی امروز بر اثر کینه ها اتحاد و تفاهم از میان شما رخت بر بسته، استقامت خود را از دست داده و زبان به شکوه گشوده اید.

وقتی که به جنگ صفین روانه می شدید دین خود را بر منافع دنیا مقدم می داشتید، ولی امروز منافع خود را بر دین خود مقدم می دارید. ما همان گونه هستیم که در گذشته بودیم، ولی شما نسبت به ما آن گونه که بودید وفادار نیستید.

عده ای از شما، کسان و بستگان خود را در جنگ صفین، و عده ای دیگر کسان خود را در نهروان از دست داده اند. گروه اول، بر کشتگان خود اشك می ریزند؛ و گروه دوم، خونهای کشتگان خود را می خواهند؛ و بقیه نیز از پیروی ما سربیزی می کنند!

معاویه پیشنهادی به ما کرده است که دور از انصاف، و بر خلاف هدف بلند و عزت ما است. اینک اگر آماده کشته شدن در راه خدا هستید، بگوئید تا با او در مبارزه برخیزم و با شمشیر پاسخ او را بدهیم و اگر طالب زندگی و عافیت هستید، اعلام کنید تا پیشنهاد او را بپذیریم و رضایت شما را تأمین کنیم.

سخن امام که به اینجا رسید، مردم از هر طرف فریاد زدند: «البقیة، البقیة»؛ ما زندگی می خواهیم، ما می خواهیم زنده بمانیم! (11)

آیا با اتکا به چنین سپاه فاقد روحیه رزمندگی، چگونه ممکن بود امام (ع) با دشمن نیرومندی مثل معاویه وارد جنگ شود؟ آیا با چنین سپاهی، که از عناصر متضادی تشکیل شده بود و با کوچکترین غفلت احتمال می رفت خود خطرزا باشد، هرگز امید پیروزی می رفت؟

بنابراین، کار امام حسن (ع) با «قیام» و اعلان جنگ و تهیه لشکر آغاز شد و سپس با درک عمیق اوضاع و شرائط جامعه اسلامی و رعایت مصالح روز، منجر به صلح مشروط گردید.

امام مجتبی (ع) در پاسخ شخصی که به صلح آن حضرت اعتراض کرد، انگشت روی این حقایق تلخ گذاشته و عوامل و موجبات اقدام خود را چنین بیان نمود:

من به این علت حکومت و زمامداری را به معاویه واگذار کردم که اعوان و یارانی برای جنگ با وی نداشت. اگر یارانی داشتم شبانه روز با او می جنگیدم تا کار یکسره شود. من کوفیان را خوب می شناسم و بارها آنها را امتحان کرده ام. آنها مردمان فاسدی هستند که اصلاح نخواهند شد، نه وفا دارند، نه به تعهدات و پیمان های خود پایبندند و نه دو نفر با هم موافقت. بر حسب ظاهر به ما اظهار اطاعت و علاقه می کنند، ولی عملاً با دشمنان ما همراهند. (12)

اگر یارانی داشتم که در جنگ با دشمنان خدا با من همکاری می کردند، هرگز خلافت را به معاویه واگذار نمی کردم، زیرا خلافت بر بنی امیه حرام است... (13) پس از تقبل ظاهری تمام مفاد قرارداد از سوی معاویه و انعقاد پیمان صلح، طرفین همراه قوای خود وارد کوفه شدند و در مسجد بزرگ این شهر گرد آمدند. مردم انتظار داشتند مواد پیمان طی سخنرانی هایی از ناحیه رهبران دو طرف، در حضور مردم، تأیید شود تا جای هیچ گونه شک و تردیدی در اجرای آن باقی نماند. این انتظار بیجا نبود، ایراد سخنرانی جز در برنامه صلح بود، لذا معاویه بر فراز منبر نشست و خطبه ای خواند؛ ولی نه تنها در مورد پابندی به شرائط صلح تأکیدی نکرد، بلکه با طعنه و همراه با تحقیر چنین گفت:

«من به خاطر این با شما ننگیدم که نماز و حج به جا آورید و زکات بپردازید! چون می دانم که اینها را انجام می دهید، بلکه برای این با شما جنگیدم که شما را مطیع خود ساخته و بر شما حکومت کنم».

آنگاه گفت: «آگاه باشید که هر شرط و پیمانی که با حسن بن علی بسته ام زیر پایهای من است، و هیچ گونه ارزشی ندارد».

بدین ترتیب، معاویه تمام تعهدات خود را زیر پا گذاشت و پیمان صلح را آشکارا نقض کرد.

معاویه به دنبال اعلام این سیاست، نه تنها تعدیلی در روش خود به عمل نیاورد بلکه بیش از پیش بر شدت عمل و جنایت خود افزود.

او بدعت اهانت به ساحت مقدس امیر مؤمنان (ع) را بیش از گذشته رواج داد، عرصه زندگی را بر شیعیان و یاران بزرگ و وفادار حضرت علی (ع) فوق العاده تنگ ساخت، شخصیت بزرگی همچون «حجر بن عدی» و عده ای دیگر از رجال بزرگ اسلام را به قتل رسانید، و کشتار و شکنجه و فشار در مورد پیروان علی (ع) افزایش یافت به طوری که نوعاً شیعیان یا زندانی و یا متواری شدند و یا دور از خانه و کاشانه خود در محیط فشار و خفقان به سر می بردند.

علاوه بر این، معاویه برنامه ضد انسانی دامنه داری را که باید اسم آن را برنامه تهدید و گرسنگی گذاشت، بر ضد عراقیان به مورد اجرا گذاشت و آنها را از هستی ساقط کرد. معاویه از يك طرف مردم عراق را در معرض همه گونه فشار و تهدید قرار داد و از طرف دیگر حقوق و مزایای آنها را قطع کرد.

«ابن ابی الحدید»، دانشمند مشهور جهان تستن، می نویسد: شیعیان در هر جا که بودند به قتل رسیدند. بنی امیه دستها و پایهای اشخاص را به احتمال اینکه از شیعیان هستند، بریدند. هر کس که معروف به دوستداری و دلبستگی به خاندان پیامبر(ص) بود، زندانی شد، یا مالش به غارت رفت، و یا خانه اش را ویران کردند.

شدت فشار و تصیقات نسبت به شیعیان به حدی رسید که اتهام به دوستی علی(ع) از اتهام به کفر و بیدینی بدتر شمرده می شد! و عواقب سخت تری به دنبال داشت!

در اجرای این سیاست خشونت آمیز، وضع اهل کوفه از همه بدتر بود زیرا کوفه مرکز شیعیان امیر مؤمنان (ع) شمرده می شد. معاویه طی بخشنامه ای به عمال و فرمانداران خود در سراسر کشور نوشت که شهادت هیچ يك از شیعیان و خاندان علی (ع) را نپذیرند! وی طی بخشنامه دیگری چنین نوشت: «اگر دو نفر شهادت دادند که شخصی، از دوستداران علی(ع) و خاندان او است، اسمش را از دفتر بیت المال حذف کنید و حقوق و مقرری او را قطع نمایید!»

این حوادث وحشتناک، مردم عراق را سخت تکان داد و آنها را از رخوت و سستی به در آورد و ماهیت اصلی حکومت اموی را تا حدی آشکار نمود.

شهادت آن بزرگوار هنگامی روی داد که جنبش منظمی بر ضد حکومت اموی شکل می گرفت و مبلغین و عوامل موثر آن، همان پیروان اندک و صمیمی امام حسن(ع) بودند که حضرت با تدبیر هوشمندانه خویش جان آنان را از گزند قشون معاویه حفظ کرده بود. هدف این گروه این بود که با افشای جنایاتی که در سراسر دوران حکومت معاویه موج می زد، روح قیام را در دلهای مردم برانگیزند تا روز موعود فرا رسد! لذا دوران صلح امام حسن(ع) دوران آمادگی و تمرین تدریجی امت برای جنگ با حکومت فاسد اموی به شمار می رفت تا روز موعود؛ روزی که جامعه اسلامی آمادگی قیام داشته باشد و این موج را به قیام سالار و سید شهدای عالم حسین بن علی (ع) رساند.

امام حسن (ع) در تمام مدت امامت خود که ده سال طول کشید، در نهایت شدت و اختناق زندگی کرد و هیچگونه امنیتی نداشت، حتی در خانه نیز در آرامش نبود.

سرانجام در سال پنجاهم هجری به تحریک معاویه بدست همسر خود (جعهده) مسموم و شهید و در قبرستان بقیع واقع در مدینه منوره به خاک سپرده شد.

0 0 . ! :

1- ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، تصحیح و تلخیص: حاج سید هاشم رسولی محلاتی، قم، موسسه انتشارات علامه، ج 4، ص 28 - شیخ مفید، الارشاد، قم، منشورات مکتبه بصیرتی، ص 187 - اسد الغابه فی معرفه الصحابه، تهران، المکتبه الاسلامیه، ج 2، ص 10، - ابن حجر العسقلانی، الاصابه فی تمییز الصحابه، بیروت، دار احیاء التراث العربی، 1328 ه.ق، ج 1، ص 328.

2- کان الحسن رضی الله عنه له مناقب کثیره: سید، حلیم، ذاسکینة و وقار وحشمة، جواد، ممدوحا... (تاریخ الخلفاء، ط 3، بغداد، مکتبه المثنی، 1383 ه.ق، ص 189/)

3- ان المسالة لا تحل الا فی احدی ثلاث: دم مفعج، او دین مفرع، او فقر مدقع ففی ایها تسئل؟

4- مجلسی، بحارالانوار، تهران، المطبعة الاسلامیه، 1393 ه.ق، ج 43، ص 333.

5- سیوطی، تاریخ الخلفاء، ط 3، بغداد، مکتبه المثنی، 1383 ه.ق، ص 190 - ابن واضح، تاریخ یعقوبی، نجف، منشورات المکتبه الحیدریه، 1384 ه.ق، ج 2، ص 215 - سبط ابن جوزی، تذکره الخواص، نجف، منشورات المطبعة الحیدریه، 1383 ه.ق، ص 196 - الشیخ محمد الصبان، اسعاف الراغبین (در حاشیه نور الابصار) قاهره، مکتبه المشهد الحسینی، ص 179.

6- ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج 4، ص 21.

7- نصر بن مزاحم، وقعه صفین، ط 2، قم، منشورات مکتبه بصیرتی، 1382 ه.ق، ص 113.

8- طبرسی، احتجاج، نجف، المطبعة المرتضویه، ص 144-150.

9- طبرسی، همان کتاب، ص 156.

10- مجلسی، بحارالانوار، تهران، المطبعة الاسلامیه، 1383 ه.ق، ج 44، ص 1.

11- ابن اثیر، اسد الغابه فی معرفه الصحابه، تهران، المکتبه الاسلامیه، ج 2، ص 13 و 14- ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، بیروت، دارصادر، ج 3، ص 406- مجلسی، بحارالانوار، تهران، مکتبه الاسلامیه، 1393 ه.ق، ج 44، ص 21 - سبط ابن الجوزی، تذکره الخواص، نجف، منشورات المطبعة الحیدریه، 1383 ه.ق، ص 199.

12- مجلسی، بحارالانوار، تهران، المکتبه الاسلامیه، 1393 ه.ق، ج 44، ص 147 - طبرسی، احتجاج، نجف، المطبعة المرتضویه، ص 157.

13 - شبر، سید عبدالله، جلالعیون، قم، مکتبه بصیرتی، ج 1، ص 345-346